

حق و حکم

تشخیص حق و حکم در مسائل حقوقی حائز اهمیت زیادی است و فقها در نحوه تشخیص این دو از هم تحقیقات فراوانی کرده‌اند.

از نظر تعریف و مفهوم چندان اشکالی در میان نیست بلکه اهمیت امر در مواقع تجزیه و تحلیل مسائل حقوقی و جستجوی مصادیق آنها از یکدیگر آشکار میشود. لذا تا آنجائی که قوه تفکر و استنباط حقوقی اینجانب یاری میکند سعی کرده‌ام که این مبحث مهم را جامع و در عین حال ساده و بی تکلف بیان کنم:

بخش اول -

الف: معنای حق.

حق عبارت از قرینه ضعیفه‌ای است از ملکیت که ملکیت خود بمعنای سلطه و اقتدار بر چیزی است بنابراین حق نفوذ مسلمه ملکیت را نداشته بلکه قسمی و مرتبه‌ای از آنست: مثلاً شخصی یک مرتبه پنجاه هزار تومان میدهد و خانه‌ای را خریداری میکنند و یک مرتبه هم اطراف زمینی را که گوشه بیابان افتاده سنگ می‌چیند و باصطلاح حقوقی تحجیر می‌کند در دو صورت این شخص مالک است با این تفاوت که ملکیت در اولی بسیار قوی و نافذ و در مورد دوم تنها حقی است که بهره‌ئی از ملکیت را داراست:

یا شخصی گوسفندی را می‌خرد او مالک حیوان شده و میتواند آنرا ذبح کند ولی آیا میتوان قدرت او را باولی دمی که اختیار دارد قاتل را قصاص کند همسنگ دانست؟

لذا فقها چنین گفته‌اند: «مال عام علوم انسانی»

«حق نوع بخصوصی است از ملکیت.» مثال در این مورد فراوانست مثل حق خیار، حق غرما، حق حضانت.

ب- معنای حکم:

حکم یعنی دستوری که از طرف شارع داده شده که فلان عمل را انجام بده یا فلان کار را ترک کن بنابراین برای شما در آن امر بهیچوجه سلطه و ملکیتی وجود ندارد مثل وجوب نفقه پدر و مادر و

بخش دوم -

فرق میان حق و حکم:

از نظر مفهوم فرق میان حق و حکم روشن شد ولی عمده اشکال در مصادیق آنهاست که چه موردی را باید گفت «حق» و کدام مورد را «حکم» و سپس احکام حق را

حق و حکم

در صورت اول و آثار حکم را در صورت دوم جابری دانست. لذا فقها برای تمیز و تشخیص موارد آندو از یکدیگر - چنین ارائه طریق کرده‌اند.

۱ - **لسان دلیل** : باین معنی که اگر دلیلی از طرف شارع برامری رسیده و آنرا تعبیر بحق کرده باشد آنرا « حق » و چنانچه حکم نامیده باشد « حکم » گوئیم.

۲ - **اجماع** : اگر دلیلی از طرف شارع نداشتیم ولی فقها باجماع مورد را حق دانسته‌اند ما آنرا حق نامیم و اگر بعنوان حکم پذیرفته‌اند آنرا « حکم » گوئیم.

۳ - **آثار و لوازم** : اگر دلیلی از شارع نداشتیم و اجماعی هم در سنخ مسأله نبود - از روی آثار و لوازم آن به « حق » یا « حکم » بودن این نظر میدهیم.

بدین طریق که اگر مورد از مواردی باشد که قابلیت نقل و اسقاط دارد مسلماً آن « حق » است نه حکم چه حق است که بانسان سلطه میدهد که مثلاً آنچه را در اختیار دارد بدیگری بفروشد یا ببخشد یا اسقاط کند. ولی از کجا بدانیم که آن قابل نقل و اسقاط است؟

در اینجا باید دلیل یا اجماع ما را راهنمایی کند یعنی اگر دلیل یا اجماع گفته فلان مورد چنان قابلیت‌هایی دارد می‌فهمیم حق است چه قابلیت نقل و اسقاط نمی‌تواند از لوازم و آثار حکم باشد.

ولی مشکل اینجاست که با چنین فرقی نمی‌توان تمام موارد را از هم تمیز داد چه مواردی هم هست که حق نیز قابلیت نقل و اسقاط ندارد.

بصورت فرمولی عرض کنم : تمام اقسام حکم بهیچوجه قابلیت نقل یا اسقاط را ندارند اما بعضی از افراد حق قابل نقل و اسقاط و برخی عاری از چنین قابلیت می‌باشند.

برای توضیح مطلب گوئیم حقوق از نظر صحت نقل و اسقاط چهار قسمند بدین قرار:

۱ - حقوقی که نقل و اسقاط هر دو در آنها صحیح است و با مرگ صاحب حق

آن حق بورئه منتقل میشود مانند حق خیار حق تجحیر و نظایر آن.

۲ - حقوقی که اسقاط آنها صحیح است و بمرگ هم بورئه منتقل میشود ولی

انتقال آنرا غیر از صورت وراثت. بدیگری جایز نیست مانند حق الشفعه. که در آن شریک میتواند از حق خود بگذرد ولی نمی‌تواند آن حق را بدیگری بفروشد یا ببخشد.

۳ - حقوقی که اسقاط آن صحیح است ولی نقل آن بهیچوجه جایز نیست مانند

حق غیبت. حق شتم و ضرب. یعنی اگر از مسلمانی غیبت کردی آن شخص بر شما حق پیدا می‌کند و شما مقصرید مگر اینکه او این حق را اسقاط کند و از گناه شما بگذرد.

۴ - حقوقی که هیچیک از نقل و اسقاط در آن جایز نیست مانند حق ابوت برای

پدر و حق ولایت برای حاکم شرع و ..

موردی دیگر هم از حقوق وجود دارد که باید جدا گانه توضیح دهیم و آن

حقوقی است که شک داریم آیا نقل و اسقاط در آن صحیح است یا نه مانند حق فسخ

در عیوب زن یا مرد در نکاح برای هر یک از آنها و حق فسخ در وکالت و نظایر آن.

در این مورد اخیر تکلیف چیست؟

حق و حکم

جواب می‌دهیم نقل و اسقاط آنها جائز است و دلیل بر جواز آنها عمومات است. مانند: «الناس مسلطون علی اموالهم» «اوفوا بالعقود» «المؤمنین عنه شروطهم».

پس وقتی از دلیل یا اجماع معلوم شد که فلان مورد «حق» است قهر اسطه‌ای را ایجاب می‌کند. قانون اسلام می‌گوید مردم بر اموال خود مسلطند یعنی می‌توانند آنرا بدیگری نقل و یا اسقاط کنند.

اسلام می‌گوید «بعقدهائی که بسته‌اید وفا کنید». «مؤمنین بشروط و عهدهای خود پای‌بند باشند» پس اگر متعهد شدید که فلان حق را بدیگری واگذار کنید باید آنرا انجام دهید مگر اینکه از طرف شارع و قانونگذار چنین معاهده و واگذاری منع و قدغن شده باشد لذا در مورد اخیر که شک داریم آیا انجام آن معاهدات جایز است یا نه بعمومات ادله‌ئی که در بالا ذکر شد تمسک کرده نقل و انتقال و اسقاط آن را جایز می‌شناسیم.

